

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

امروز به مقداری من حالت سرفه و سرما خوردگی دارم که هی تکرر سرفه میشه از
نامطلوب بودن صدا و این سرفه های مکرر عذر میخوام شاید هم خیلی نتونیم بخونیم
حالا یک مقداری از باب المیسور لا یترک بالمعسور به مقداری را میخونیم بعد دیگه با
اجازه تان،

مورد هفتمی که ذکر شده و در فقه به بناء عقلاء خواستند بهش استدلال بکنند این مسئله
هست که اگر بین عامل و مالک در باب مضاربه نزاع شد اختلاف شد ما در باب مضاربه
یک مالک داریم که صاحب مثلاً پول هست یک عامل داریم که او پول را میگیره از مالک به
عقد مضاربه میره با او کار میکنه بعد منافعی را که بدست می آید این منافع به حسب
قراری که بین ایشان هست یک کسری می شود مال مالک یک کسری میشود مال
عامل، مثلاً میگه این منافعی را که بدست می آید هشتاد درصد اش مال مالک بیست درصد
اش مال مثلاً عامل که حتماً هم باید به حسب فتوای مشهور فقها باید اون را به کسر
معین کنند نه این که بگه حتماً صد هزار تومن اش مال من مثلاً بقیه اش مال تو اینجوری
نمیشه، البته مرحوم آقای فاضل گفته اند میشه این تقریباً یک فتوای نادری بود که ایشان
داشت مشهور فقها نظرشون این هست که در باب مضاربه باید به کسر مشخص بکنند.

خب حالا این عامل رفت یک معامله ای را انجام داد و یک سود فراوانی هم کرد آقای
مالک میگه این معامله را رفتی از باب مضاربه با پول من انجام دادی پس بنابراین طبق
اون قراری که داریم فلان کسرش مال من هست بقیه اش مال تو، عامل میگه نه این
معامله را من از باب مضاربه انجام ندادم از پول خودم برای خودم انجام دادم ربطی به
شما نداره کل سود مال خودم هست، آیا در اینجا باید چکار کرد؟ و یا عکس اش، این عامل
رفته یک معامله ای را میگه این معامله را من برای مضاربه انجام دادم زیان کردم مالک
میگه نه اون را برای خودت انجام داده بودی برای مضاربه انجام نداده بودی باز اینجا
حرف کی حرف هست حرف کی را باید قبول کرد؟ در اینجا محقق خوئی فرموده است که
حرف عامل پذیرفته میشه در اون صورت اول میگه آره این را برای خودم انجام دادم نه
برای پذیرفته میشه، صورت دوم میگه که برای مضاربه انجام داده بودم نه برای خودم
پذیرفته میشه، چرا؟ چون این جا این که واقعا برای کی انجام داده برای کی انجام نداده به
امر درونی هست به قصد او برمیگرده و شخص اعرف به نیت خودش هست تا دیگران
بناء عقلاء هم در امثال این موارد که لایعلم الا من قبل خود شخص این هست که به حرف
او گوش می کنند.

س. به قسم رجوع نمیکند؟

ج. حالا اون قسم مال قتل و اینهاست نه برای این چیزها.

س. باید در معرض اتهام باشه؟

ج. حالا دیگه خصوصیات اش در فقه میگه حالا اصل مسئله حالا مهم هست ،خب این جا ایشون اینطوری فرموده است پس یکی از جاهای که به بنای عقلاء داره تمسک میشه برای حکم شرعی که یقدم قول المالك این حکم شرعی هست دیگه، یقدم قول الامالك ما الدليل على تقدير القول المالك بناء العقلاء و عدم الردع شارع عنه، این هم یک مورد.

السابع: قاعدة من ملك شيئاً ملك الاقرار به لقد ذكر صاحب العروة رحمه الله في بحث المضاربة لو ادعى العامل في جنس اشتراه انه اشتراه لنفسه، ادعا می کنه عامل در جنسی را که او را خرید ادعا میکند به چه چیزی ادعا میکند انه اشتراه لنفسه، این که من برای خودم خریدم پس سودش بین من و مالک تقسیم نمیشه مال کلا مال خودم هست چون این معامله را برای خودم انجام دادم نه به عنوان مضاربه، و ادعی المالك انه اشتراه للمضاربة، اون میگه نه آقا مال مضاربه بوده پس باید سودش تقسیم بشه، او العکس بان ادعی العامل انه اشتراه للمضاربة، میگه من برای مضاربه خریدم سود نکره زیان کرده پای مالک هست، و ادعی المالك انه اشتراه لنفسه، مالک میگه نه این برای خودت خریده بودی، ففی کلتا الصورتین یقدم قول العامل، ایشون فرموده است یقدم قول العامل صاحب عره، چرا؟ لانه اعرف بنیته. چون عامل خودش به نیت خودش اعرف از دیگران هستش و یا به تعبیر دیگر لایعلم الا من قبله، حالا، و اوضح السيد الخوئی رحمه الله، این مطلب صاحب عروه را ایضاح فرموده است مرحوم محقق خوئی به این که هذا الکلام معللاً در حالی که تعلیل کننده هست ایشون یا معللاً تعبیرشده به این کلام، له بالسيرة العقلانية القطعية.

خب، که سیره عقلاً به این هست که در این موارد قول اون کسی که لایعلم الا من قبل، وقتی خودش اعرف هست به نفس اش تا دیگران قول اون را مقدم می دارند،

س. از قسم حکم است این مثال؟

ج. یقدم قوله حکم.

س. اگر احتمال داده بشه مثلاً ...

ج. آگه نوبت به بینه و اینها برسه اینجا نمیرسه اینجا یقدم قول اون بخاطر بناء عقلاء و سیره عقلاً

س.....

ج. آگه شارع او را حجت قرار داده باشه دیگه در اینجا نه دیگه، میگه آقا قول این مقدم هست،

س. اصلاً احتمال غیر سیره باشه؟

ج.ها اگه نباشه بايد چه کرد اگه حجت نباشه بايد چه کرد؟خب بله اون

س. ...

ج.آره چون اينها ملك شىء، ملك الاقرار به، نه مالك اين بيع هست،اين كه براى خودش معامله كنه يا اين چون عامل شده در اثر همون عامل شدن مالك شده مالك يعنى صاحب تصرف نه اين كه يعنى اينجا مالك به معنای اين نيستش كه پول مال اون هست مالك اين كار هست يعنى ولى امر اين كار هست اين من ملك شىء، ملك الاقرار به، يعنى كسى كه در اختيار داره يك كارى را،نه اين كه مالك اش هست يعنى در اختيار داره يعنى ملك الاقرار به ،مثلا وكيل ميگن اين كار را انجام ميدى ميگه آره قبول ميكنم ازش،يا وصى ميگن اين كار را انجام دادى ميگه آره قبول ميكنم ازش ،چون مالك اين كار هست،

س. با اين تفسير نيميشه اين حكم مال قاعده يد باشه بنا براين كه قاعده يد را در منافع هم جارى بدونيم؟

ج.چه يدى داره؟ نه اگر مضاربه انجام داده باشه يد نداره از اول اين سهم اون مال اون هستش،

ب.الموارد التى ردت فيها دعوى قيام سيرة العقلاء.

اين مواردى را كه ميگفتيم اين مواردى را كه خوانديم اينها به سيره استدلال شده بود براى حكم شرعى يه مواردى هم داريم كه ديگه حالا اون به خدمت شما عرض شود كه عده اى بعضى از فقها به حكم اش به سيره تمسك كرده اند فقهاى ديگه آمده اند ردع كرده اند،گفته اند نه اينجا سيره نيستش،پس اينها ميخواهد نشون بده كه چيه به سيره در فقه اهميت داده ميشه به او استدلال ميشه، فلذا بعضى ها اومده اند استدلال كرده اند بعضى ها اومده اند چه كار كرده اند ردع كردند گفتند به سيره اين جا نيست نگفته اند به سيره نميشه استدلال كرد،گفته اند نه سيره نيست،صغرى اش نيست،يعنى كبرى را پذيرفته اند گفته اند صغرى اين سيره وجود نداره،پس اون الف مواردى بود كه به خود سيره استدلال شده بود در براى اثبات حكم شرعى به مواردى هست كه استدلال سيره ردع شده است گفته اند اينجا توهم شده كه سيره وجود دارد، اين توهم درست نيست و سيره وجود نداره،حالا براى اين دومى هم چند تا مثال دارند،

الاول: اصل عدم تأخر الحادث.

يه خورده طولانى كرده اند والا اين اصلش خيلى طولانى نيستش،اين هستش كه اگر يه آبى داريم كه مسبوق به كريت هست،بعد زال كريتة قبلاً كر بوده است،از كر افتاده است يك چيز نجسى هم با اين ملاقات كرده است حالا نمى دانيم كه اول از كر افتاد و بعد با نجس ملاقات كرد تا اين آب قليل منتجس باشه؟ يا نه اول ملاقات شده بعد از كريت افتاده تا اين آب پاك باشه در زمانى ملاقات كرده كه كر بوده اس؟ اين صورتى داره،يك صورت اش اين هست كه تاريخ از كر افتادن و قليل شدن را ميدانيم مثلاً ميدانيم اين روز جمعه اين آب اين حوض روز جمعه از كريت افتاد و قليل شد ولى نمى دانيم ملاقات اش با اين نجس روز پنج شنبه بوده است يا روز شنبه بوده است در اينجا بعضى مثل صاحب عروه رضوان الله عليه گفته اند كه حكم به نجاست اين مال ميشه،چرا؟ براى استصحاب تاخر حادث،گفته اند ما نسبت به قلت استصحابى را نداريم چون كه زمان اش معلوم هست و استصحاب در معلوم التاريخ جارى نميشه،حالا چرا جارى نميشه اين يك بحثى را

داره خودش در محل خودش، استصحاب در محل التاريخ جاری همیشه اما اون ملاقات را نمی دانیم کی بوده دیگه ملاقات را که نمی دانیم کی بوده استصحاب عدم ملاقات میکنیم تا جمعه، میگیریم تا جمعه ملاقات نکرده بودم، پس ملاقات میشه مال کی؟ تا جمعه،

میگیریم پنج شنبه ملاقات نبوده، پس ملاقات میشه بعد الفله، تا زمان قلت ملاقات نبوده است پس قهراً ملاقات میشه مال کی؟ بعد از فله، وقتی ملاقات شد مال بعد الفله اون میشه نجس، درست اونی که میگه هردو استصحاب را جاری میشه هم بگه استصحاب میکنه عدم ملاقات را تا قلت، و هم استصحاب میکنیم عدم قلت را تا ملاقات اگه هر دو استصحاب ها جاری میشد این دو تا تعارض و تساقط، بعد شک می کردیم که آیا این آب پاک هست یا نه به قاعده طهارت مراجعه می کردیم، قاعده طهارت میگه نمی دانیم این آب پاک هست یا نجس هست بگو پاک هست، اما سید چون می فرماید چه میفرماید یکی از این استصحاب ها که معلوم التاريخ باشه جاری نمیشه استصحاب عدم قلت تا ملاقات جاری نمیشه این استصحاب ها جاری نمیشه، اما استصحاب عدم ملاقات تا قلت جاری میشه وقتی استصحاب کردی عدم ملاقات تا زمان قلت ملاقات نبوده است، پس قهراً این ملاقات مال کی بوده است اونوقت که شارع داره میگه اون موقع نبوده است پس کی بوده؟ پس بعد از قلت بوده است، وقتی بعد از قلت شد آب نجس میشه، آب نجس میشه، خب این حرفی هست که زده شد، چرا؟ اگر بخواهیم بگیم از راه استصحاب شرعی هست این حرف این اشکالی که شما گفتید وارد میشه میگیریم بله لازمه ی عدم ملاقات تا زمان قلت لازمه ی عقلی اش این هست که پس ملاقات بعد بوده، پس این اصل مثبت میشه حجت نیست از این راه اگه بخواهیم بگیم، اما یک راه دیگه وجود داره اون هم این هست که گفته شده است که نه ما از این راه نمی گوئیم این یک بناء عقلایی هست، که اگر شک کردند یک حادثی بعد از اون زمان آخر متاخر پیدا شده یا قبلش، اینجا اصل میگویند اصل عدم حدوث قبل از آن هست یه بنای عقلایی وجود داره به خاطر بنای عقلا برای این که در این موارد میگویند اصل تاخر حادث هست نه تقدم حادث، پس بر اساس این اصل عقلایی و بنای عقلایی این حرف را میزنیم این حاصل حرف، اینجا اشکال محقق خوئی بر این حرف این هست این بناء عقلاء از کجا شما در آوردید؟ یکی از مواردی که اشکال شده به این که بناء عقلا همچین وجود نداره بناء عقلا بله، اگر یک چیزی وجود یک چیزی برای ما ثابت شد نمی دانیم قبل از اون بوده یا نبوده اینجا میپذیریم بناء عقلا بر این هست که نمیگویند قبلاً وجود داشت است، اما اگر یه چیزی موجود هست موجود شده است به نسبت چیز دیگری داریم میسنجیم که این قبل از اون پیدا شده است یا بعد از اون پیدا شده است این که یک همچین بناء عقلایی نداره، وقتی یک چیزی را با یک چیز دیگری می سنجم حادثی را با امر آخری می سنجم، که این قبل از اون بوده یا بعد از اون بوده است همچین بناء عقلایی وجود نداره که بگن انشالله قبل از اون بوده ولی اگر یک چیزی هست که نمی دانیم می دانیم روز جمعه حادث شده نمی دانیم پنج شنبه هم بوده یا نبوده است؟ اونجا میگویند چیه انشالله پنج شنبه نبوده است، بنای بر این که پنج شنبه نبوده نمی گذارند می گویند همین روز جمعه بوده است، این را قبول می کنیم که این بنای عقلا در این جا هست ولی ما نحن فیه که اینجوری نیست، مانحن فیه این هست که نسبت به حادث آخر می خواهیم بسنجم یعنی قلت را میدانیم روز جمعه بوده است ملاقات را نمی دانیم که کی بوده است این ملاقاتی را که حاصل شده است را نمی دانیم کی بوده است آیا قبل از اون بوده یا بعد از اون بوده اینجا یه همچین بنای عقلایی وجود ندارد، خب می فرمایند بله،

س. اگه اماره عقلاییه باشه مثبتاتش را اثبات نمیکند؟

ج. آگه اماره باشه مثبتات امارت دیگه حجت است. بنای شان براین هست اصلاً .

اصل عدم تأخر الحادث

لو فرض ماء قليل مسبوق بالكربة لاقى نجاسة، آگه فرض بشه يك آب قليلی كه مسبوق به كريت هست اين می دانيم اين ماء قليل مسبوق به كريت لاقى نجاسة، ولم يعلم ما هو السابق من الملاقاة والقلة؟ اما دانسته نشود اون چیزی كه سابق است از ملاقات و قلت كدوم سابق هست و كدوم لائق هست؟ و كان تاريخ القلة معلوماً، اين جا سه صورت داره به وقت تارة قلت معلوم التاريخ هست، به وقت ملاقات معلوم التاريخ است، به وقت هر دو مجهول التاريخ هستند، به وقت هم هر دو معلوم التاريخ هستند كه اونجا ديگه هر دو معلوم التاريخ باشند حكم اش روشن هست ديگه، به وقت هر دو مجهول التاريخ هستند، حالا اون جایی كه و كان تاريخ القلة معلوماً دون الملاقات اما زمان ملاقات معلوم نيست، دون الملاقاة، فقد حكم صاحب العروة رحمه الله بالنجاسة؛ چرا، لعدم جريان الاصل في معلوم التاريخ گفته معلوم التاريخ كه اصل ازش جاری نمیشه، و جريانه في مجهول التاريخ. اما در مجهول التاريخ كه مجهول التاريخ کی شد؟ ملاقات شد اون اصل برای جاری میشه، ميگيم اصل اين هست كه همنطور ملاقات نشده نشده تا زمانی كه قلت حاصل شده است پس نتیجه اين ميشود كه ملاقات بعد القله هست، پس بنابر اين آب نجس هست.

الا ان السيد الخوئي رحمه الله حكم بالطهارة؛ ايشون گفته است كه اين آب ديگه پاك هست، لانه يرى جريان الاصل في معلوم التاريخ. چون ايشون اصل را در معلوم التاريخ هست و ميگه جاری هست، وقتی اصل در هر دو جاری شد اينها چه ميكنند تعارض می كنند تساقط می كنند نوبت به چه ميرسه؟ قاعده طهارت ميرسه.

س. اختلافشون مينايه ديگه؟

ج. خب بله اشكل مبنایی در حقيقت ديگه، اشكال بنایی نيست اشكال مبنایی هست سر حرف اصولشون در اصول اونها ميگن، سيد ميگه در معلوم التاريخ استصحاب جاری نمیشه فلذا معارض نداره، ايشون در اصول ميگه در معلوم التاريخ هم استصحاب جاری ميشود همنطور هم كه در مجهول التاريخ جاری ميشود چون در هر دو جاری ميشه پس اين دو تا تعارض می كنند تساقط می كنند چون لازمه اون جريان استصحاب اين هست كه اون آب پاك هست لازمه اون اين است كه اين استصحاب اين آب نجس هست تعارضاً تساقطاً، ما از اينها شك می كنيم اين آب پاك هست يا نجس هست، شارع فرموده كل شيء طاهر حتى تعلم انه، بله در خصوص اون ماء داريم، كل ماء طاهر حتى تعلم انه قذر مثلاً.

س. لو سلم سيرة فقط احكام را اثبات ميكنه، و اين موضوع نجاست است و سيرة اين را اثبات نميكنه، نهايتاً تاخر ملاقات را اثبات ميكند، اصل بر عدم تاخر ملاقات است.

ج. عالي هست ديگه، پس سيرة اثبات كرد كه چيه؟ تاخر ملاقات را، وقتی تاخر ملاقات به سيرة اثبات شد، ميگيم اين ماء لاقى النجس، و كل ماء لاقى نجس ينفعل بهذا الماء ينفعل و متنجس،

س. با سيرة حكم اثبات شده؟

ج. در طریق استنباط حکم هست دیگه، موضوع حکم را درست کرده است می فرمایند که

لانه بیری جریان الاصل فی معلوم التاريخ واصاف:، بعد حالا ایشون تا اینجا ش که تا حالا ربطی به بحث ما نداره اون و اضافه اش ربطی به ما میکنه، بعد اضافه در فرمایش اش که، انه قد يتوهم الحكم بالنجاسة، گاهی توهم میشود در این مسئله ماء حکم به نجاست مثل صاحب عروه که توهم فرمودند نجاست را لدلیلین: اولهما: اعتبار الاصول المبیثة، گفته اند اصل مثبت درست هست که همین توضیح همون دلیل هست یعنی استصحاب عدم ملاقات می کنیم تا زمان قلت، استصحاب که کردیم تأخر حادث ایجاد میشه یعنی این ملاقاته تأخر داره از قلت بعد از قلت بوده است و این اصل مثبت هست دیگه چون لازمه ی عقلی این که تا اینجا ملاقات نکرده این که ملاقات پس بعد بوده این لازمه ی عقلی اش هست دیگه، و الاخر:، دلیل دیگر اش این هست که کون اصالة تأخر الحادث اصلا عقلائاً و برأسها، یک اصل عقلایی هست مستقلاً، وقد رد السيد الخوئی رحمه الله کون تاخر الحادث اصلا عقلائاً، که اصلاً به همچین اصل عقلایی نداریم و افاد قائلاً، و افاده فرموده است اون بزرگوار در حالتی که گویند این مطلب است، فرموده: المقدار الثابت منها، مقدار ثابت از این سیره عقلائیه البته در کلام خود ایشون چون سیره بوده به ضمیر مونث برگردونده شده اینجا ی که داریم میگیم اصلاً عقلائاً باید ضمیر مذکر بهش برگردونیم پس این اختلافی را که میبینید به خاطر این هست، المقدار الثابت از سیره عقلائیه انه اذا علم وجود شيء في زمان و شك في انه حدث قبل ذلك الزمان او في ذلك زمان به عینه؟ که داریم میبینیمش، اینجا فیینی علی عدم حدوثه قبل ذلك الزمان الذي علمنا بوجوده فيه قطعاً، می دانیم روز جمعه این داره میبینیم این روز جمعه وجود هست، نمی دانیم پنج شنبه هم وجود بوده است یا نبوده است؟ اصل عقلایی همین هست که همین روزی که می دانیم موجود هست بگو حادث شده است، نه این قبلش، البته ما این را هم که قبول نداریم ما که بگو حادث شده است به چه دلیلی میگی، امروز حادث شده است، اگر بر حدوث اثری بار هست، این هم اصل عقلاً کجا همچین عقلاً میگو

س. استصحاب عدم حدوث؟

ج. بگو حدوث اش هم امروز هست، اگر بر حدوث اثری بار باشه، نه بگو وجود بر وجود قبل اثر بار نمی کند، مثلاً یک جاهای شاید این اثر داره مثلاً خیلی جاها مثل فرض کنید که شما ماه را که می بینید این در فقه هم اثر داره ابر بود فلان بود نشد ماه را ببینیم، حالا ماه را دیدید حالا امروز را میگوید ماه از امروز شروع شده است یا از دیروز؟ میگوید که عقلاً چه میگو شرع چه میگو؟ میگو اول امروز را اول ماه حساب بکن دیگه بگو حدوث اول ماه امروز هست والا اگر نه بگی الان درست هست ماه هست اش اما نمی دانم حادث شده یا نه تمام روزها بهم میخوره دیگه اول ماه و دوم ماه و اینها بهم میخوره دیگه، اگر فقط بگیم بله ماه هستش اما نه این که حالا حادث شده شاید دیروز بوده و من ماه را ندیده ام به مسئله هست که دیگه درباره ماه، شب های ماه رمضان ماه دیده نشد ماه دیده نشدن دلیل بر نبودن که نیست ابر بود چه بود فلان بود ندیدیم حالا اونروزی را که میبینیم اول ماه حساب می کنیم، لیالی قدر اش را با همین حساب میکنیم دیگه والا باید بگید نه شاید بوده او را ندیدیم به چیزی هست و پس قدرش معلوم نیست و باید، یا دعا های هر روز را می خواهید هر روز بخوانید میگوید نه شاید امروز روز دوم باشه یا روز سوم و اینها، اونجا چکار میکنن همین بنای عقلاً که کانه اونجا اثر میگذاره میگو همون روز را که میدانی هست بنای عقلاً بر این است که بگی حدوث اش هم مال همین روز هست، حدوث هم همین هست.

س. حاج آقا مثلاً به موش افتاده در ظرف آب ، ...

ج. نه، اونجا حالا این به خاطر بنای عقلایی هست یا این که نه بخاطر اصول الاخر هست که اونجا گفته میشه درست، اونها به خاطر فراق هست وضویی را که گرفتم درست هست، اونها هم نمی دانه که بله استصحاب طهارت ماء را داره اونها تا اون زمان.

انه اذا علم وجود شيء في زمان و شك في انه حدث قبل ذلك الزمان او في ذلك زمان به عینه، همون زمانی که میدانی بعینه وجود هست می گی در همین زمان هم پیدا شده این، فیینی علی عدم حدوثه قبل الزمان الذی علمنا بوجوده فيه قطعاً، واما انه متاخر عن الحادث الاخر ايضاً، اما این که این چیزی که حادث شده است و علم به وجودش داریم این متاخر هست از حادث دیگر نیز، فلم يثبت بناء من العقلاء علی ذلك. اینجا شما میدانی ملاقاتی حادث شده است این موجود هست این ملاقات بعد از قلت واقع شده است حادث آخر قلت هست دیگر، بنایی نداریم که وقتی که با اون میسنجیم با یک چیز دیگری میسنجیم بگیم انشاء الله بعد از اون حاصل شده است الان مثلاً نمی دانیم دونه آدم میبینیم نمیدانیم این بزرگتر از اون هست یا این بزرگتر از اون هست، میدانیم انی موجود هست اما میگیم انشاء الله این بعد از آن است پس او میشود برادر بزرگتر انی میشه برادر کوچکتر، همچنین چیزی نیست، که بگیم انشاء الله مثلاً چون نسبت به حادث آخر داریم میسنجیم میگیم انشاء الله این بعد از آن است پس اون قبل از این هست پس برادر بزرگتر این میشه صلوات فائده پدر بر این هست نه بر اون ، این که چیزی نیست این هم به خدمت شما عرض شود که یکی از جاهایی هست که بناء عقلاً بهش تمسک خواستند بکنند ولی ردع شده است گفته اند اینجا درست نیست، خب حالا یک به خدمت شما عرض شود که یک چند مورد دیگر هست که عدل و اون بعضی اش قاعده عدل و انصاف هست، قاعده عدل از جاهایی هست که حتما عقلاء از همین مورد هست که کسی که حالش خوب نیست و اینها، نه این جا ردع شده این مسئله والا قاعده انصاف میگه امروز بس باشه ،

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين.